

بررسی عناصر انسجام‌بخش در خطبه ۱۰۹ نهج البلاغه بر اساس دیدگاه هالیدی و رقیه حسن

علی نجفی ایوکی^۱
زهرا وکیلی^۲

چکیده

انسجام به عنوان یک مفهوم زبان‌شناسی متن، توسط «هالیدی» و «حسن» مطرح شد؛ به این گونه که اگر در صدد آن باشیم تا درجه ارتباط یک متن را مورد بررسی قراردهیم، شایسته است تا این ارتباط را از لحاظ عواملی که آن را عناصر انسجام نام می‌نهند، تحلیل نماییم. عناصر به دستوری، واژگانی و پیوندی تقسیم می‌شوند که هر یک به شاخه‌های مرتبط قابل دسته بندی است. از آن جا که وجود متن بدون انسجام ناممکن است و وجه تمایز آن‌ها از یکدیگر میزان بهره‌گیری از آن می‌باشد، نهج البلاغه نیز به عنوان یک متن دینی از این قاعده مستثنا نیست، از این رو پژوهندگان در این پژوهش بر آن هستند تا با روش توصیفی-تحلیلی درجه انسجام خطبه ۱۰۹ نهج البلاغه را از نظر عناصر انسجام هم‌چون ارجاع، جانشینی، حذف، تکرار، هم‌آیی و ادات پیوند افزایشی، نقیضی، زمانی و سببی و شرطی بررسی نمایند. دستاورد این جستار آن است که اگر چه در نگاه نخست، این خطبه از موضوعات متعدد سخن به میان آورده است، اما این تعدد، از میزان انسجام و یکپارچگی متن نکاسته است. نکته دیگر این‌که دو عنصر «حذف» و «جایگزینی» به ترتیب، بیش‌ترین و کم‌ترین نقش را در انسجام متن داشته‌اند.

واژگان کلیدی: نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹، هالیدی و حسن، نظریه انسجام، وحدت شکل و معنا.

۱- دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان، نویسنده مسئول najafi.ivaki@yahoo.com

۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان zvn1989@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۳۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۲۳

مقدمه

انسجام^۱ که در زبان فارسی به پیوستگی، پیوند و اتصال میان اجزای جمله معادل یابی شده است، در واقع به مناسبات معنایی اشاره دارد که میان عناصر یک متن وجود دارند و به واسطه کارکرد آن‌ها، تعبیر برخی از عناصر متن امکان‌پذیر می‌گردد. این مناسبات به کلام یکپارچگی و وحدت می‌بخشد و آن را هم‌چون متن از مجموعه‌ای از جمله‌های جداگانه و نامربوط متمایز می‌سازد. (مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۶۳) روابط انسجامی میان عناصر زبانی، یکی از محورهای است که زبان‌شناسان نقش‌گرا به آن توجه ویژه کرده‌اند؛ به باور آنان، انسجام، مهم‌ترین ابزار زبانی است که نقش کلیدی در تحقق متنیت یا ساختار متن بازی می‌کند. ایده‌پردازان اصلی انسجام، مایکل هالییدی و رقیه حسن، انسجام را یک مفهوم معنایی دانسته‌اند که به روابط معنایی موجود در متن نظر دارد و شناسایی متن از غیر متن را فراهم می‌سازد (Halliday & Hasan, 1976: 4). آن دو این پرسش را مطرح کردند که چه چیز، یک متن گفتاری یا نوشتاری را از مجموعه بی‌ربط جملات متفاوت می‌سازد؟ (محمد، ۲۰۰۷: ۹۹) در نگاه این دو نظریه‌پرداز، متن، یک واحد معنایی است که در آن به کمک ابزارهای ویژه موجود در متن و ارتباط میان آن‌ها، معنا دریافت می‌گردد و شامل ابزارهای دستوری و واژگانی است. به دیگر بیان، لایه معنایی متن به وسیله لایه دستوری و واژگانی تحقق می‌یابد و در نهایت این لایه نیز توسط نظام گفتاری و نوشتاری، یعنی دستگاه صوتی و املائی نمود پیدا می‌کند. بر این اساس، انسجام متن به واسطه دو عامل و عنصر محوری شکل می‌گیرد: ۱- انسجام دستوری؛ ۲- انسجام واژگانی. (Halliday & Hasan, 1976: 5-6)

در تعریفی دیگر، انسجام عبارت از ابزارهای زبان‌شناختی گوناگون اعم از دستوری، واژگانی و معنایی است که باعث پیوند جمله‌ها با یکدیگر می‌شوند و در قالب واحدهای بزرگ‌تر چون بند، به هم متصل می‌شوند. (آقاگل زاده، ۱۳۸۵: ۹) به باور صاحب‌نظران «متون ممکن است دارای انسجامی ضعیف‌تر یا قوی‌تر باشند؛ اما متن بدون انسجام وجود ندارد» (Gutwinski, 1976: 33). به عبارت ساده‌تر تمام متون از ویژگی انسجام برخوردار می‌باشند و تفاوت آن‌ها در میزان بهره‌مندی از انسجام است.

۱. ادبیات نظری پژوهش

۱-۱. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های بسیاری در زمینه انسجام متن انجام گرفته و در این میان سهم نهج البلاغه از دیگر متون بیش‌تر است؛ اما آن‌چه باید به آن اشاره نمود این است که تاکنون کم‌تر این پژوهش‌ها از این منظر، خطبه‌ای از نهج البلاغه را به عنوان یک متن مستقل و به صورت جداگانه ارزیابی کرده‌اند، بلکه یا با دیدی کلی به بررسی عوامل انسجام در این کتاب همت گماشته، یا اغلب به بررسی یک یا دو عامل انسجامی در خطبه‌ها پرداخته‌اند و

یا محور بحث آن‌ها بیش‌تر به ترجمه متن نهج البلاغه بوده؛ حال آن‌که در این پژوهش به بررسی مجموعه‌ای از عناصر انسجامی در یک خطبه پرداخته شده است. مهم‌ترین پژوهش‌های انجام شده در زمینه انسجام در نهج البلاغه از قرار زیر است:

۱- «عبدالعلی آل بویه لنگرودی و علیرضا نظری»، «هم‌آیی واژگانی و نقش آن در انسجام خطبه‌های نهج البلاغه»، فصلنامه مطالعات ادبی متون اسلامی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۱، دوره ۱، شماره ۳، صص ۲۵-۴۶؛ محور بحث مقاله یادشده این است که هم‌آیی توسط زبان‌شناسان متن به عنوان یکی از عناصر متن‌وارگی مطرح می‌گردد و از طرق مختلف هم‌چون ارتباط با موضوعی خاص، تقابل، شمول مشترک و جز آن در متن دیده می‌شود. در این پژوهش تلاش شده نقش این عامل در انسجام بخشی به خطبه‌های نهج البلاغه مورد تحلیل قرار گیرد و میزان کارکرد، اهمیت و بسامد کاربرد آن در خطبه‌ها مشخص شود.

۲- «علیرضا نظری»، «کارکرد ادات ربطی در انسجام بخشی به خطبه‌های نهج البلاغه»، فصلنامه پژوهش‌نامه نهج البلاغه، دانشگاه بوعلی سینا همدان، ۱۳۹۲، دوره ۱، شماره ۳، صص ۳۳-۵۴؛ نویسنده در مقاله حاضر با روش توصیفی و آماری به بررسی بسامد و کارکرد ادوات ربطی در ۳۰ خطبه بلند نهج البلاغه به عنوان یک متن دینی- ادبی پرداخته و به این نتیجه رسیده که ادوات ربطی باعث پیوستگی و اتصال واژگان و جملات متن گشته است.

۳- «خلیل پروینی و علیرضا نظری»، «بررسی نقش عامل تکرار در انسجام بخشی به خطبه‌های نهج البلاغه بر اساس الگوی انسجام هالیدی و حسن»، فصلنامه زبان پژوهی، دانشگاه الزهراء، ۱۳۹۳، دوره ۶، شماره ۱۳۹۳، صص ۳۷-۶۱؛ در این مقاله نگارندگان به بررسی انسجام واژگانی در خطبه‌های نهج البلاغه می‌پردازند. نویسندگان به این نتیجه می‌رسند که این نوع انسجام شامل دو مقوله تکرار و هم‌آیی است. تکرار یک واژه علاوه بر محوری نمودن آن در متن، باعث پیوستگی جمله‌های متن نیز می‌شود، هم‌چنان که ترادف نیز به عنوان گونه‌ای از تکرار در ایجاد انسجام واژگانی و تداوم متنی، کارکرد و اهمیتی خاص دارد.

۴- «علی اکبر نورسیده و مسعود سلمانی حقیقی»، «بررسی انسجام دستوری غیر ساختاری در متن خطبه ۱۷۵ نهج البلاغه و ترجمه آن»، فصلنامه مطالعات ادبی متون اسلامی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۸، دوره ۴، شماره ۱۴، صص ۸۱-۱۰۳؛ نویسندگان در این مقاله به ارزیابی حضور مؤلفه‌های انسجام دستوری غیرساختاری در متن خطبه ۱۷۵ و ترجمه‌های جعفری، شهیدی و فقیهی پرداخته‌اند. در این جستار، میزان پایبندی مترجمان به مؤلفه‌های انسجام بخش بررسی و در نهایت این نتیجه حاصل شده که در میان مؤلفه‌های یاد شده، ترجمه فقیهی در سایه حرکت نزدیک با متن اصلی و با گزینش برابر نهادهایی مناسب، توانسته تا حد بسیار زیادی انسجام موجود در متن اصلی را در ترجمه بازتاب دهد. در عین حال مشاهده شد که مترجمان در

برخی موارد متأثر از عواملی چون شیوه خاص مترجم و پتانسیل زبانی- دستوری زبان مقصد در یافتن برابر نهادها دچار لغزش گشته‌اند.

۲-۱. پرسش‌های پژوهش

۱. کارکرد هر یک از عوامل انسجام در وحدت‌بخشی و پیوند جملات و عبارات خطبه ۱۰۹ نهج البلاغه چیست؟
۲. بسامد و نسبت هر یک از این عوامل در خطبه یادشده چگونه است؟

۳-۱. فرضیه‌های پژوهش

۱. سازه‌های انسجام‌بخش غیر ساختاری و واژگانی، موجب شده تا خطبه مورد مطالعه، متنی درهم‌تنیده و یکپارچه گردد که تمامی اجزای آن هم‌چون یک پیکره با هم در ارتباط هستند.
۲. گمان می‌رود عناصر انسجام‌بخش دستوری غیر ساختاری در قیاس با عوامل انسجام‌بخش واژگانی نمودی بیش‌تر داشته باشد.

۴-۱. اهمیت و ضرورت پژوهش

بررسی و ارزیابی نهج البلاغه از چشم‌اندازهای گوناگون و فرادید قرار دادن زیبایی‌های آن، موجب توجه‌دهی مجدد مخاطب به آن متن می‌شود و اثرگذاری آن متن دینی را دوجندان می‌کند؛ لذا هر کوششی در این راستا اقدامی موجه تلقی می‌گردد. مسأله آن‌جا بر اهمیت‌تر می‌شود که در بحثی هم‌چون «انسجام» صورت و معنای متن نهج-البلاغه با هم ارزیابی می‌شوند و از اثرگذاری یکی بر دیگری سخن رانده می‌شود؛ به‌ویژه آن‌که بررسی عناوین و محتوای پژوهش‌های ارایه شده بر این امر گواهی می‌دهد که تاکنون خطبه مورد بحث این پژوهش از زاویه مورد نظر مورد بحث و بررسی قرار نگرفته است و همین امر اهمیت مقاله حاضر را افزون‌تر می‌سازد.

۵-۱. روش پژوهش

پژوهش پیش‌روی می‌کوشد با رویکرد کیفی و روش توصیفی-تحلیلی، کمیت و نیز کیفیت استفاده از عوامل و عناصر انسجامی در خطبه ۱۰۹ را از منظر انسجام دستوری غیر ساختاری و انسجام واژگانی و آکاوای و تحلیل نماید و نتیجه آن را فرادید مخاطب قرار دهد.

۲. معرفی خطبه ۱۰۹

خطبه ۱۰۹ نهج البلاغه که به نام «الزهران» معروف است، از جمله خطبه‌های اعتقادی، اخلاقی و سیاسی نهج البلاغه به شمار می‌رود که از لحاظ موضوعی به هشت بخش قابل تقسیم است. در بخش نخست به توصیف قدرت خداوند و در بخش‌های بعد به ترتیب به توصیف فرشتگان، نعمت‌های خداوند و سوء استفاده‌ها، خطر

عشق و وابستگی‌های دروغین، توصیف چگونگی مرگ و مردن، وصف رستاخیز و زنده شدن دوباره، پارسایی پیامبر ﷺ و ویژگی‌های اهل بیت علیهم‌السلام می‌پردازد. هم‌چنان‌که از بخش‌بندی موضوعی خطبه برمی‌آید محور اصلی متن آن، موضوعات اعتقادی و بیش‌تر دربرگیرنده مفاهیم عقلی و انتزاعی است که البته شیوه یا شیوه‌های طرح و نحوه انتقال آن مفاهیم به مخاطب با حفظ انسجام و پیوستگی متن، از اهمیتی بالا برخوردار است و تا حدی زیاد هنر سخنوری و بلاغت را طلب می‌نماید.

۳. بررسی عناصر انسجام در خطبه ۱۰۹

چنان‌که گفته شد انسجام، اصطلاحی کلیدی در حوزه علم زبان‌شناسی نقش‌گرا است که به بررسی ارتباط میان عناصر مختلف سازنده یک متن در دو سطح دستوری (ساختاری و غیر ساختاری) و واژگانی می‌پردازد. مؤلفه‌های چهارگانه که در انسجام دستوری غیر ساختاری در کنار یکدیگر به یکپارچگی، درهم‌تنیدگی و پیوستگی متن کمک می‌کنند و به اصطلاح به «متن‌وارگی» متن می‌انجامد، از این قرار می‌باشند: ارجاع، جانشینی، حذف و ربط. (Halliday & Hasan, 1989: 48-82) از میان چهار مؤلفه یادشده، سه مؤلفه ارجاع با زیر مجموعه (ضمیر، اسم اشاره، اسم موصول)، حذف با زیر مجموعه (حرفی، اسمی، فعلی، جمله‌ای)، ربط با زیر مجموعه (افزایشی، نقیضی، زمانی، سببی و شرطی) تقسیم‌پذیر هستند.

انسجام واژگانی نیز در نتیجه حضور واژه‌های مشابه و مرتبط به وجود می‌آید و مبتنی بر رابطه‌ای است که واحدهای واژگانی زبان به لحاظ محتوای معنایی‌شان با یکدیگر دارند (Halliday & Hasan, 1985: 310) که متن به واسطه این روابط می‌تواند تداوم و انسجام به خود بگیرد. (مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۶۸) گفتنی است انسجام واژگانی این ویژگی را دارد که واحدهای واژگانی بالذات متصف به انسجام هستند؛ به این معنا که برخی برخی دیگر را تفسیر می‌کنند و نیازی به ادوات ربط صوری بین آن‌ها نیست. (محمد، ۲۰۰۷: ۱۰۵) این نوع انسجام به دو نوع تکرار و هم‌آیی قابل تقسیم است. تکرار ممکن است با محوریت کلیدواژگان، فرع‌واژگان و اشتقاق‌واژگان متن صورت پذیرد. هم‌آیی نیز ممکن است با ترادف معنایی، شمول معنایی و تضاد و تقابل معنایی حاصل شود که در ادامه با تطبیق آن‌ها در متن خطبه ۱۰۹ بحث را پی می‌گیریم.

۳-۱. نمودهای انسجام دستوری غیر ساختاری متن

۳-۱-۱. انسجام غیر ساختاری از رهگذر ارجاع^۱

از آن‌جا که در ارجاع، پاره‌ای از متن با رجوع به قبل درک و تفسیر می‌گردد و این بازگشت یکپارچگی و پیوستگی متن را سبب می‌شود، به همین خاطر یکی از عوامل مهم انسجام به شمار می‌رود. «این عامل انسجامی، به

دو نوع درون متنی و برون متنی تقسیم می‌شود: (Halliday & Hasan, 1976: 31-33)، «در ارجاع برون متنی، معنا از خود متن آشکار نمی‌شود، بلکه با رجوع به موقعیتی خاص که گوینده از آن سخن می‌گوید، می‌توان به معنای برد، اما در ارجاع درون متنی، مرجع عنصر ارجاع دهنده در خود متن وجود دارد». (شعبانلو و همکاران، ۱۳۸۷: ۷۰) چون «انسجام پیش انگاری چیزی است که قبلاً در سخن آمده، بنابراین آن دسته از ارجاع‌هایی در متن انسجام ایجاد می‌کند که دارای مرجع درون متنی باشد. در ارجاع‌های درون متنی مرجع سخن هم می‌تواند قبل از عنصر ارجاع دهنده و هم پس از آن قرار بگیرد که البته بسته به نوع قرار گرفتن مرجع، ارجاع به دو نوع پیشرو و پسرو تقسیم می‌شود.» (بهجو، ۱۳۷۷: ۱۹۳) وظیفه ارجاع، ایجاد رابطه میان عناصر متن است و این مهم تنها با عناصر ارجاعی حاصل می‌شود که بتوانند ابهام در معنای جمله را با بازگشت به مرجع بزدانند. از جمله این عناصر و عوامل می‌توان به ضمیر، اسم اشاره و اسم موصول اشاره کرد. (جاهمی، ۲۰۱۱: ۴۷)

۳-۱-۱-۱. ارجاع با محوریت ضمیر

ضمایر، نقشی برجسته در انسجام یک متن ایفا می‌کنند. «وقتی بسامد بالایی از مرجع ضمیرها، یک شخص یا یک چیز باشد، سبب می‌شود که متن از لحاظ صوری و معنایی منسجم‌تر و یکپارچه‌تر گردد. به طور کلی، ارجاع باعث می‌شود اطلاعات کهنه، بازیابی و نو شوند.» (امیری و علی نژاد، ۱۳۹۴: ۸) در این خطبه نیز ضمایر نقشی به سزا در ایجاد انسجام و پیوستگی آن دارند از این حیث که تعداد آن‌ها به ۳۱۶ ضمیر می‌رسد و این تعداد، میان غایب، مخاطب و متکلم در نوسان است که البته میزان پراکندگی آن به این شرح است: ضمیر غایب: ۲۵۵ مورد با ۸۱٪، ضمیر مخاطب: ۵۳ مورد با ۱۷٪، ضمیر متکلم: ۸ مورد با ۲٪.

گفتنی است بسیاری از ضمایر موجود در این خطبه، از نوع ضمیر برون متنی می‌باشد. در توضیح ارجاع برون متنی یا موقعیت می‌توان گفت: «وقتی عنصری در متن به موردی خارج متن اشاره کند و درک آن وابسته به موقعیت و محیطی باشد که متن در آن واقع شده است، عنصر مورد نظر از نوع برون مرجع است.» (Halliday & Hasan, 1976: 31-37) ضمایر مخاطب و غایبی که مرجع آن‌ها خداوند است در جای جای خطبه وجود دارند، اما پیش و پس از ضمیر، لفظی که به نام جلالة خداوند اشاره کند در متن یافت نمی‌شود که از آن نمونه است:

كُلُّ شَيْءٍ خَاشِعٌ لَهُ وَ كُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ... مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ وَ مَنْ سَكَتَ عَلِمَ سِرَّهُ وَ مَنْ عَاشَ فَعَلَيْهِ رِزْقُهُ وَ مَنْ مَاتَ فَإِلَيْهِ مُنْقَلَبُهُ لَمْ تَرَكَ الْغُيُوبَ فَتُخَبِّرْ عَنْكَ بَلْ كُنْتَ قَبْلَ الْوَأَصْفِيَيْنِ مِنْ خَلْقِكَ لَمْ تَخْلُقِ الْخَلْقَ لَوْحَشَةَ وَ لَا اسْتَعْمَلْتَهُمْ لِمَنْفَعَةٍ وَ لَا يَسْتُفِكُ مَنْ طَلَبْتَ وَ لَا يُفْلِتُكَ مَنْ أَخَذْتَ وَ لَا يَنْقُصُ سُلْطَانَكَ مِنْ عَصَاكَ وَ لَا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ مَنْ أَطَاعَكَ وَ لَا يَزِيدُ أَمْرَكَ مَنْ سَخِطَ قَضَاءَكَ وَ لَا يَسْتَعْنِي عَنْكَ مَنْ تَوَلَّى عَنْ أَمْرِكَ كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةٌ وَ كُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ أَنْتَ الْأَبَدُ فَلَا أَمَدَ لَكَ وَ أَنْتَ الْمُتَنَهِّي فَلَا مَحِيصَ عَنْكَ وَ أَنْتَ الْمُوعِدُ فَلَا مَنَجِي مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ.

- يَدِكَ نَاصِيَةٌ كُلُّ دَابَّةٍ وَ اِلَيْكَ مَصِيْرُ كُلِّ نَسَمَةٍ سُبْحَانَكَ مَا اَعْظَمَ شَأْنَكَ سُبْحَانَكَ مَا اَعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَ مَا اَضْعَفَ كُلُّ عَظِيْمَةٍ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ وَ مَا اَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوْتِكَ وَ مَا اَحْقَرَ ذَلِكَ فَيَمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ وَ مَا اَسْبَغَ نِعَمَكَ فِي الدُّنْيَا وَ مَا اَضْعَرَّهَا فِي نِعَمِ الْآخِرَةِ.

- مِنْ مَلَائِكَةِ اَسْكَنْتَهُمْ سَمَاوَاتِكَ وَ رَفَعْتَهُمْ عَنْ اَرْضِكَ هُمْ اَعْلَمُ خَلْقِكَ بِكَ وَ اَخْوَفُهُمْ لَكَ وَ اَقْرَبُهُمْ مِنْكَ لَمْ يَسْكُنُوا الْاَضْلَابَ وَ لَمْ يُضْمَنُوا الْاَرْحَامَ وَ لَمْ يُخْلَقُوا مِنْ مَاءٍ مَهِيْنٍ وَ لَمْ يَتَشَعَّرْهُمْ رَبُّبُ الْمُنُوْنِ وَ اِنَّهُمْ عَلَى مَكَانِهِمْ مِنْكَ وَ مَنَزَلَتِهِمْ عِنْدَكَ وَ اِسْتِجْمَاعَ اَهْوَانِهِمْ فِيكَ وَ كَثْرَةَ طَاعَتِهِمْ لَكَ وَ قَلَّةَ غَفْلَتِهِمْ عَنْ اَمْرِكَ لَوْ عَابَتُوا كُنْهَ مَا خَفِيَ عَلَيْهِمْ مِنْكَ لَحَقَرُوا اَعْمَالَهُمْ وَ لَزَرُوا عَلَى اَنْفُسِهِمْ وَ لَعَرَفُوا اَنْهُمْ لَمْ يَعْبُدُوْكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ لَمْ يُطِيعُوْكَ حَقَّ طَاعَتِكَ.

- سُبْحَانَكَ خَالِقًا وَ مَعْبُوْدًا بِحُسْنِ بِلَاتِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ خَلَقْتَ ذَارًا وَ جَعَلْتَ فِيهَا مَأْدُبَةً... ثُمَّ اُرْسَلْتَ دَاعِيًا يَدْعُو اِلَيْهَا فَلَا الدَّاعِيَ اَجَابُوْا وَ لَا فَيَمَا رَغَبْتَ رَغَبُوا وَ لَا اِلَى مَا سُوفَتْ اِلَيْهِ اِسْتَأْفُوا.

اگرچه این ضمایر از نوع برون متنی به شمار می‌رود و «در انسجام متن تأثیری ندارد» (Ibid)، اما از آن حیث که این متن، متنی دینی است و مرجع تمام این ضمایر خداوند است، نه تنها وجود آن‌ها بی‌تأثیر نیست، بلکه خداوند در آن حضوری معنوی یافته و حلقه وصلی میان کلمات و عبارات گشته و وحدت و انسجامی ویژه به آن بخشیده است. هم‌چنین توالی ضمایر و تناسب این ضمایر با یکدیگر، انسجام صوری متن را موجب شده است، اما ضمایری که مرجع آن در متن وجود دارد نیز حضوری چشمگیر در این خطبه دارند. «استعمال بسیار ضمیر و اسم اشاره نشانگر توصیفی بودن متن است. این امر سبب می‌گردد که مطالب متن به هم مرتبط و متن یکپارچه‌تر شود» (امیری و علی نژاد، ۱۳۹۴: ۸) که از آن نمونه است:

- مَنْ عَشِقَ شَيْئًا اَعَشَى بَصْرَهُ وَ اَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَحِيْحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِاُذُنٍ غَيْرِ سَمِيْعَةٍ قَدْ حَرَقَتْ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ اَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ وَ وَلِهَتْ عَلَيْهِا نَفْسُهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا.

- الْمَرْءُ قَدْ غَلِقَتْ رُهُونُهُ بِهَا فَهُوَ يَعْصُ يَدَهُ نَدَامَةً عَلَى مَا اَصْحَرَ لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ اَمْرِهِ وَ يَزْهَدُ فَيَمَا كَانَ يَرْغَبُ فِيْهِ اَيَّامَ عُمْرِهِ وَ يَتَمَنَّى اَنَّ الَّذِي كَانَ يَعْطِيْهَا بِهَا وَ يَحْسُدُهُ عَلَيْهَا قَدْ حَازَهَا دُوْنَهُ.

- حَتَّى اِذَا بَلَغَ الْكِتَابُ اَجَلَهُ وَ الْاَمْرُ مُقَادِيْرُهُ وَ الْحَقُّ اَخِرُ الْخَلْقِ بِاَوَّلِهِ وَ جَاءَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ مَا يُرِيْدُهُ مِنْ تَجْدِيْدِ خَلْقِهِ اَمَادَ السَّمَاءِ وَ فَطَرَهَا وَ اَرَجَّ الْاَرْضَ وَ اَرْجَفَهَا وَ قَلَعَ جِبَالَهَا وَ نَسَفَهَا وَ ذَكَ بَعْضُهَا بَعْضًا مِنْ هَيْبَةِ جَلَالَتِهِ وَ مَخَوْفِ سَطُوْتِهِ.

- قَدْ حَقَّرَ الدُّنْيَا وَ صَعَّرَهَا وَ اَهْوَنَ بِهَا وَ هَوَّنَهَا وَ عَلِمَ اَنَّ اللّٰهَ زَوَّاهَا عَنهُ اِخْتِيَارًا وَ بَسَطَهَا لِغَيْرِهِ اِخْتِقَارًا.

همان‌گونه که در مثال‌ها دیده می‌شود اکثر ارجاعات، پیش مرجع است؛ زیرا عنصر مورد نظر به صراحت در آغاز کلام ذکر شده سپس ضمایر به دنبال آن می‌آیند و از آن تعبیر می‌کنند و معانی‌اش را می‌رسانند بی‌آن‌که لفظ دوباره تکرار شود و این خود موجب انسجام و وحدت متن می‌گردد. با وجود این، نمونه‌های ارجاع پس

مرجع نیز در این خطبه وجود دارد آن جا که حضرت می فرماید: إِنَّهُ لَبَيِّنٌ أَهْلِهِ يَنْظُرُ بِبَصَرِهِ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنِهِ عَلَى صِحَّةٍ مِنْ عَقْلِهِ وَ بَقَاءٍ مِنْ لُبِّهِ يُفَكِّرُ فِيهِمْ أَفْنَى عُمْرِهِ وَ فِيهِمْ أَذْهَبَ ذَهْرُهُ وَ يَتَذَكَّرُ أَمْوَالًا جَمَعَهَا أَغْمَصَ فِي مَطَالِبِهَا وَ أَخَذَهَا مِنْ مُصَرَّحَاتِهَا وَ مُشْتَبِهَاتِهَا قَدْ لَرِمْتُهُ تَبِعَاتُ جَمْعِهَا وَ أَشْرَفَ عَلَى فِرَاقِهَا تَبَقَى لِمَنْ وَرَاءَهُ يَتَعَمَّونَ فِيهَا وَ يَتَمَتَّعونَ بِهَا فَيَكُونُ الْمَهْنَأُ لِغَيْرِهِ وَ الْعِبْءُ عَلَى ظَهْرِهِ وَ الْمَرْءُ قَدْ عَلِقَتْ رُهُونُهُ بِهَا.

در نمونه فوق، حضرت عليه السلام در ابتدای سخن خویش ضمایر را می آورد و در میانه کلام خویش به مرجع ضمیر که همان « المرء » است اشاره می کند و با این کار شور و شوقی درون مخاطب ایجاد می کند تا مرجع را بشناسد و سبب می گردد تا معنا و مفهوم در ذهن مخاطب تثبیت شود.

نیز می توان به فرازی دیگر از این خطبه اشاره نمود آن جا که می فرمایند: اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ وَ حَسْرَةُ الْمَوْتِ فَفَتَّرَتْ لَهَا أَطْرَافُهُمْ وَ تَغَيَّرَتْ لَهَا أَلْوَانُهُمْ. در این نمونه نیز تاء تأنیث که نشان دهنده ضمیر مستتر "هی" در "اجتمعت"، "فترت" و "تغییرت" می باشد، این نقش را بر عهده دارد و به ترتیب به «سکرة الموت»، «أطراف» و «ألوان» باز می گردد که با ذکر آن در آغاز کلام، اشتیاقی در مخاطب ایجاد می کند تا به دنبال مرجع این ضمایر باشد و این مهم علاوه بر جلب توجه او، سبب وحدت و پیوستگی متن می گردد و هم چون گرهی پاره های متن را به هم پیوند می دهد.

۳-۱-۱-۲. ارجاع با محوریت اسم اشاره

تعداد این عنصر انسجامی در کل نهج البلاغه است و در این خطبه تنها دو بار از آن استفاده شده، آن جا که می فرماید: أَنْعَمَ عَلَى هَؤُلَاءِ وَ انْتَقَمَ مِنْ هَؤُلَاءِ. این نوع ارجاع نیز از نوع ارجاع پس مرجع است که حضرت عليه السلام در آغاز کلام خویش اسم اشاره آورده و شور و شوق مخاطب را برانگیخته تا مرجع آن را بشناسد و در ادامه به آن اشاره نموده و علاوه بر آن که ایجازی بلاغی پدید آورده، زیبایی خاص به متن خویش بخشیده است.

۳-۱-۱-۳. ارجاع با محوریت اسم موصول

اسم موصول نیز که یکی از عناصر ایجاد انسجام متن به شمار می رود، مانند اسم اشاره از بسامد تکرار بسیار کمی در این خطبه برخوردار می باشد و امام عليه السلام تنها یک بار از آن بهره جسته است: وَ يَتَمَتَّى أَنَّ الَّذِي كَانَ يَغِيظُ بِهَا وَيَحْسُدُهُ عَلَيْهَا قَدْ حَازَهَا دُونَهُ. لازم به توضیح است واژه «الذی» که در این فراز از خطبه جای گرفته، خود به تنهایی در بردارنده تمام معانی آن اسمی است که پیش از آن ذکر شده و علاوه بر عدم تکرار و نیز اختصاری که در جمله ایجاد می کند، باعث استمرار سخن و انسجام متن نیز می شود.

۳-۲. انسجام غیر ساختاری از رهگذر جانشینی^۱

نوع دیگر انسجام دستوری، جایگزینی یکی از عناصر جمله با کلمات جانشین شونده است؛ به عنوان مثال: تیرم کند شد؛ باید تیزتر آن را بخرم. در این مثال «آن»، جانشین «تیر» شده است. (Halliday & Hasan, 1976: 89) به باور هالییدی و حسن، «جایگزینی» و «حذف» در جایگزینی در عناصر اسمی، جایگزینی در عناصر فعلی، حذف اسم، حذف فعل و غیره مطرح است. استفاده از این شیوه، باعث ایجاد رابطه‌ای میان دو عنصر جایگزین و استمرار معنا در متن می‌گردد. (خطابی، ۱۹۹۱: ۲۰) جایگزینی با ایجاد تغییر در ساختمان دستوری (تغییرات نحوی) سبب تشخیص و تعالی زبان می‌شود و انسجام متن را در پی دارد. به هر رو، در جانشینی، یک عنصر زبانی، به جای عنصر زبانی دیگر می‌نشیند تا از کاربرد دوباره عنصری هم‌چون اسم، فعل و جمله پرهیز شود.

استفاده از صفت به جای موصوف و بالعکس، ضمیر به جای اسم ظاهر، صیغه مذکر به جای مؤنث، ماضی به جای مضارع، اسم فاعل به جای اسم مفعول بهره‌گیری برعکس از هر یک از موارد یادشده، کاربرد گونه‌های مختلف شیوه‌گردانی یا التفات و جز آن که همگی در علم بلاغت و سخن‌سنجی پیوسته مطرح بوده‌اند، از مصادیق جانشینی یا جایگزینی به شمار می‌روند. بهره‌گیری از این روش، موجب می‌شود متن با انسجام بیش‌تر و تنوع زبانی بالاتر به مخاطب ارایه گردد و دخالت‌دهی هوشمندانه وی را در پی داشته باشد. در زیر به ذکر نمونه‌هایی از آن می‌پردازیم:

- وَ مَا أَضْعَرَ كُلَّ عَظِيمَةٍ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ: (کار بست صفت به جای موصوف) و
 - مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ وَ مَنْ سَكَتَ عَلِمَ سِرَّهُ وَ مَنْ عَاشَ فَعَلَيْهِ رِزْقُهُ وَ مَنْ مَاتَ فَآلِيهِ مُتَقَلِّبُهُ لَمْ تَرَكَ الْعِيُونَ فَتُخْبِرَ عَنْكَ بَلْ كُنْتَ قَبْلَ الْوَاصِفِينَ مِنْ خَلْقِكَ: (شیوه‌گردانی از صیغه غایب به صیغه مخاطب).
 - مِنْ مَلَائِكَةِ أَشْكَنْتَهُمْ سَمَاوَاتِكَ وَ رَفَعْتَهُمْ عَنْ أَرْضِكَ هُمْ أَعْلَمُ خَلْقِكَ بِكَ وَ أَخَوْفُهُمْ لَكَ وَ أَقْرَبُهُمْ مِنْكَ (شیوه‌گردانی از فعل ماضی به اسم تفضیل).
 - بَلَغَ عَنْ رَبِّهِ مُعْذِرًا وَ نَصَحَ لِأُمَّتِهِ مُنْذِرًا وَ دَعَا إِلَى الْجَنَّةِ مُبَشِّرًا وَ خَوْفَ مِنَ النَّارِ مُحْذِرًا. نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَ مَحَطُّ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ... (شیوه‌گردانی از صیغه غایب به متکلم).

همان گونه که در نمونه‌ها دیده می‌شود، جایگزینی صفت به جای موصوف و نیز بهره‌گیری از شیوه التفات سبب می‌شود تا مخاطب دقتی بیش‌تر در متن کند تا فضای سخن از یکنواختی فاصله بگیرد و او پیام را پویا و مستمر گرداند و انسجام متن را دو چندان نماید.

1. Substitution

۳-۱-۳. انسجام غیر ساختاری از رهگذر حذف^۱

حذف نیز مانند سایر موارد، نقشی سازنده در انسجام متن و ارتباط میان عناصر کلام ایفا می‌کند. «هالیدی و رقیه حسن عقیده دارند که حذف رابطه‌ای درون متن است که در بیش‌تر مثال‌ها عنصر محذوف در متن قبل یافت می‌شود و این یعنی معمولاً هر حذف رابطه‌ای با کلام پیش از خود دارد.» (خطابی، ۱۹۹۱: ۲۱) گاه ذکر یک واژه یا عبارت به تکرار، باعث ایجاد خلل در متن و کلام می‌گردد، در این جایگاه است که حذف می‌تواند کارگشا شود، اگر «ساختار جمله پس از حذف، دارای دلالتی کامل باشد و معنای اصلی را ادا نماید. این نیز گفتنی است که عناصر محذوف از سخن بنا بر وجود قرینه‌های لفظی و معنوی در کلام است که به عنصر حذف شده دلالت می‌کنند چه بسا که در حذف آن، معنایی نهفته که در ذکرش نمی‌یابیم.» (حماسة عبداللطیف، ۲۰۰۳: ۲۵۹)

به باور پژوهشگران، هر چه امکان حذف در کلام بیش‌تر باشد ارتباط اجزای کلام و انسجام بین آن‌ها افزون‌تر خواهد شد؛ با این توضیح که حذف، خواننده را وامی‌دارد تا تلاش کند مطالب خوانده شده پیشین را در ذهن خود نگه دارد و با بخش‌های دیگر متن مرتبط سازد و در نتیجه او با متن بیش‌تر درگیر شود؛ امری که به نوبه خود به تعامل گسترده‌تر میان خواننده با متن می‌انجامد و در نهایت به انسجام و پیوستگی کلام ختم می‌شود. (امیری خراسانی و علی‌نژاد، ۱۳۹۴: ۱۵)

در خطبه‌های نهج البلاغه نیز حذف عاملی مهم در ایجاد انسجام و وحدت عمل می‌کند به گونه‌ای که می‌توان دیگر عناصر را نیز زیر مجموعه آن دانست حال می‌تواند این حذف در سطح اسم، فعل یا حرف باشد. در جدول زیر به بسامد حضور و نیز نسبت آن‌ها اشاره می‌شود:

نوع حذف	فراوانی	درصد
حرف	۱۰	۱۸
اسم	۲۵	۴۶
فعل	۳	۶
جمله	۱۶	۳۰

با توجه به جدول بالا به تفکیک عبارت‌هایی که در آن‌ها حذف صورت گرفته در زیر ذکر می‌گردد:

۳-۱-۳-۱. حذف با محوریت حرف

- إِنَّهُ لَبَيِّنٌ أَهْلِهِ يَنْظُرُ بَبَصَرِهِ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنِهِ عَلَى صِحَّةٍ مِنْ عَقْلِهِ وَ (علی) بَقَاءٍ مِنْ لُبِّهِ.
- قَدْ حَرَقَتْ أَلْشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتْ أَلدُّنْيَا قَلْبَهُ وَ (قد) وَلَهَتْ عَلَيْهَا نَفْسُهُ.
- ثُمَّ مَيَّرَهُمْ لِمَا يُرِيدُهُ مِنْ مَسْأَلَتِهِمْ عَنْ حَقَائِبِ الْأَعْمَالِ وَ (عن) حَبَائِبِ الْأَفْعَالِ.

- فِي عَذَابٍ قَدِ إِشْتَدَّ حَرُّهُ وَ (فِي) بَابٍ قَدْ أُطِيقَ عَلَى أَهْلِهِ.
- مِنْ مَلَائِكَةٍ أَسْكَنَتْهُمْ سَمَاوَاتِكَ وَ (مِنْ) مَلَائِكَةٍ رَفَعَتْهُمْ عَنْ أَرْضِكَ.

۳-۱-۳-۲. حذف با محوریت اسم

- مِنْ مَلَائِكَةٍ أَسْكَنَتْهُمْ سَمَاوَاتِكَ وَ (مِنْ) مَلَائِكَةٍ رَفَعَتْهُمْ عَنْ أَرْضِكَ.
- كَيْفَ نَزَلَ بِهِمْ مَا كَانُوا يَجْهَلُونَ وَ (كَيْفَ) جَاءَهُمْ مِنْ فِزَاقِ الدُّنْيَا مَا كَانُوا يَأْمَنُونَ وَ (كَيْفَ) قَدِمُوا مِنَ الآخِرَةِ عَلَى مَا كَانُوا يُوعَدُونَ.
- هُوَ يَنْظُرُ بَعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِبِهَا وَ (هُوَ) يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ.
- نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبْوَةِ وَ (نَحْنُ) مَحَطُّ الرِّسَالَةِ وَ (نَحْنُ) مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ (نَحْنُ) مَعَادِنُ الْعِلْمِ وَ (نَحْنُ) يَتَابِعُ الْحُكْمِ.

۳-۱-۳-۳. حذف با محوریت فعل

- يُفَكِّرُ فِيمَ أَفْنَى عُمُرِهِ وَ (يُفَكِّرُ) فِيمَ أَذْهَبَ دَهْرِهِ.
- فَيَكُونُ الْمَهْنَأُ لغيرِهِ وَ (يَكُونُ) الْعِبُّ عَلَى ظَهْرِهِ.
- وَ يَتَمَنَّى أَنْ الَّذِي كَانَ يُعْطِيهَا بِهَا وَ (كَانَ) يَحْسُدُهُ عَلَيْهَا قَدْ حَازَهَا دُونَهُ.

۳-۱-۳-۴. حذف با محوریت جمله

- لَوْ عَايَنُوا كُنْهَ مَا خَفِيَ عَلَيْهِمْ مِنْكَ لَحَقَرُوا أَعْمَالَهُمْ وَ (لَوْ) عَايَنُوا كُنْهَ مَا خَفِيَ عَلَيْهِمْ مِنْكَ لَزَرَوْا عَلَى أَنفُسِهِمْ وَ (لَوْ) عَايَنُوا كُنْهَ مَا خَفِيَ عَلَيْهِمْ مِنْكَ لَعَرَفُوا أَنَّهُمْ لَمْ يُعْبُدُوكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ (لَعَرَفُوا) أَنَّهُمْ لَمْ يُطِيعُوكَ حَقَّ طَاعَتِكَ.
- أَقْبَلُوا عَلَى جِيفَةٍ قَدْ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا وَ (أَقْبَلُوا) عَلَى جِيفَةٍ قَدْ اصْطَلَحُوا عَلَى حُبِّهَا.
- اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ وَ (اجْتَمَعَتْ) عَلَيْهِمْ حَسْرَةُ الْفُوتِ.

از یک سو، حذف یک پیوند درون متنی است و زمانی انسجام بخش می‌گردد که عنصر پیش انگاشته در متن وجود داشته و مرجع حذف پیش از خود آن، در متن ذکر شده باشد، (شعبانلو و همکاران، ۱۳۸۷: ۱۷۱) و از سوی دیگر، تشکیل جملات ناقص، از ضروریات کلام سلیس است. وقتی ذکر عضو و اجزایی از جمله به دلیل وجود قرینه لزومی نداشته باشد، مسلم است که کاربرد آن عضو، به سلاست و روانی کلام خدشه وارد می‌سازد. (شفایی، ۱۳۶۳: ۱۸۹-۱۹۰) باید در این جا به این نکته اشاره نمود که کلام سلیس و روان برآیند انسجام و پیوستگی متن است و بدون آن، این مهم حاصل نمی‌گردد. نگاهی کوتاه و اجمالی به نمونه‌های ذکر شده از خطبه ۱۰۹ نمایانگر این مطلب است که حضرت علی علیه السلام نیز در کلام بلیغ خویش، آن زمان که بنا بر قرینه

لفظی خود را بی نیاز از آوردن عبارتی می‌بیند، از ذکر آن خودداری می‌نماید و این خود سبب پیوستگی و اتصال معنایی کلام ایشان می‌گردد.

۳-۱-۴. انسجام غیر ساختاری از رهگذر ربط

ادات ربط به لحاظ معناهای ویژه‌ای که دارند، پیوندهای معنایی گوناگون میان عناصر متن برقرار می‌کنند، به گونه‌ای که رابطه‌ای سازمند میان عناصر مختلف زنجیره سخن به وجود می‌آورند و در انسجام متن ایفای نقش می‌نمایند. در واقع این ادات، پاره‌های پسین متن را هم‌چون توضیح، گسترش و یا افزونه‌ای به پاره‌های پیشین متن پیوند می‌زنند. (مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۶۷) شاید بتوان این عناصر را مهم‌ترین عوامل و عناصر انسجام متن به شمار آورد؛ زیرا هر متنی بدون ادوات پیوندی از دایره تحقق و صدق متن خارج است و انسجامی ندارد. این ادوات ربطی را می‌توان به انواع گوناگون تقسیم‌بندی نمود ولی از آن‌جا که این پژوهش براساس رویکرد هالیدی و حسن استوار می‌باشد، تقسیم آنان مد نظر قرار می‌گیرد و به گونه‌های زیر دسته‌بندی می‌شود: افزایشی، نقیضی، زمانی و سببی که در زیر ضمن توضیح آن‌ها به نمونه‌یابی در خطبه برگزیده نهج البلاغه می‌پردازیم.

۳-۱-۴-۱. ربط افزایش محور

رابطه افزایشی یا اضافی هنگامی برقرار می‌شود که جمله‌ای در پیوند با محتوای جمله قبلی در متن، مطلبی را اضافه کند. (آذرنژاد، ۱۳۸۵: ۴۳) نمادهای پیوند افزایشی یا اضافی در زبان عربی «واو»، «او» و «ام» هستند. «واو» زمانی ادات پیوند میان جملات می‌شود که «برای غرض ترتیب نباشد و تقدیم و تأخیر جملات خللی در معنا ایجاد نکنند.» (جاهمی، ۲۰۱۱: ۶۳)

بررسی‌ها نشان می‌دهد که عامل ادات ربط افزایشی در کنار عوامل ارجاع، تکرار و موازات، چهار رکن متن ساز نهج البلاغه به شمار می‌روند. ادات ربط افزایشی افزون بر پیوند بین جملات، نقشی قابل توجه در پیوند درون جمله‌ای دارند و با حضور هر دو نوع پیوند درونی و بیرونی، تداوم و استمرار متن سامان می‌یابد. آن‌چه اهمیت پیوند درون جمله‌ای را افزایش می‌دهد، همراهی آن با برخی عوامل، مانند حذف و موازات است و یکی از حوزه‌های عمل آن مشارکت و انتقال اعراب در سطح واژگان و ترکیب به شمار می‌رود. (نظری، ۱۳۹۲: ۳۸-۳۹) در سطح واژگان می‌توان به این عبارت استشهدا جست که: «جَعَلَتْ فِيهَا مَأْدِبَةً مَشْرَبًا وَمَطْعَمًا وَأَزْوَاجًا وَ خَدَمًا وَقُصُورًا وَأَنْهَارًا وَ زُرُوعًا وَ تِمَارًا.» در سطح جمله نیز عبارت «مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعَشَى بَصْرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ» از این زاویه قابل استناد است. توضیح این‌که در این نمونه‌ها همان گونه که ملاحظه می‌شود حرف ربط افزایشی، سبب گشته تا از تکرار عامل اولیه خودداری شود و واژگان به واسطه این عنصر ارتباطی، به عامل اولیه مرتبط گردند و در نهایت پیوندی میان کلام ایجاد و تداوم و استمرار متن پدید آید.

۳-۱-۴-۲. ربط نقیض محور

پیوند نقیضی یا استدرراکی نوعی ارتباط بین جملات است که در آن متکلم سعی می‌کند به وسیله برخی ادوات، توقع یا پندار و تصویری را که جمله قبل در بردارد، از میان ببرد. (Halliday & Hasan, 1976: 250-256) ادوات این پیوند «بل»، «لکن» و «لکن» هستند و جمله پس از این ادوات خلاف انتظاراتی شمرده می‌شوند که جمله قبل ایجاد نموده است. اگر چه این ادوات نقش نقض کلام پیشین را بر عهده دارند، اما نمی‌توان از کارکرد ارتباطی که میان این دو پاره کلام پدید می‌آوردند به سادگی عبور کرد. به دیگر سخن، این ادوات با نقشی متفاوت در انسجام بخشی، سبب استمرار و تداوم سخن می‌شوند و با ناپذیرایی پندار قبل، سبب شگفتی مخاطب می‌گردند و توجه وی را جلب می‌نمایند و معنا و مفهوم را به خوبی در ذهن او تثبیت می‌کنند، برای نمونه به مثال زیر اشاره می‌نماییم: لَمْ تَرَكَ الْعُيُونُ فَتُخْبِرُ عَنْكَ بَلْ كُنْتَ قَبْلَ الْوَصِيفِينَ مِنْ خَلْقِكَ.

بررسی آماری نشان می‌دهد که پیوند نقیضی کم‌کاربردترین پیوند در نهج‌البلاغه است؛ لذا به روشنی می‌توان دریافت که در خطبه‌های نهج‌البلاغه ارتباط معنایی جملات از طریق نفی و نقض تصور پیشین، کم‌تر صورت گرفته است و نشان می‌دهد امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کلام خود بسیار کم به نقض تصور پیش آمده می‌پردازد و این به آن معنا است که کلام صاحب سخن بیش از پیش کلامی گفتاری مبتنی بر افکار و نگرش‌های جامع امام (علیه السلام) می‌باشد، افکاری که از حقیقت بهره دارد. (نظری، ۱۳۹۲: ۱۴) به دیگر سخن، از آن رو که نهج‌البلاغه متنی دینی است و در آن غالباً اصول و ارکان دین مبین و اخلاقیات ایراد می‌گردد، انتظار می‌رود بسیار متقن باشد و کثرت ادوات نفی و نقض در آن مورد توقع و پذیرش نیست.

۳-۱-۴-۳. ربط زمان محور

وقتی که بین رویدادهای دو جمله یک نوع توالی زمانی وجود داشته باشد، پیوند زمانی برقرار می‌شود. (آذرنژاد، ۴۴: ۱۳۸۵) انسجام زمانی از ادواتی است که به پیوستگی معنایی متن منجر می‌شود. (محمد، ۲۰۰۷: ۱۱۲) در پیوند زمانی عملکرد ادوات آن به گونه‌ای است که تتابع حوادث را به تصویر می‌کشد. از جمله مواردی که در این خطبه می‌تواند شاهدهی گویا از این عملکرد باشد، می‌توان به نمونه زیر اشاره کرد که در آن شاهد توالی و تتابع زمانی هستیم، هنگامی که حضرت به شرح احوال قبل از مرگ انسان می‌پردازند و مراحل جان دادن او را به دقت به تصویر می‌کشند و می‌فرمایند: اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ وَ حَسْرَةُ الْفُوتِ فَفَتَّرَتْ لَهَا أَطْرَافُهُمْ وَ تَغَيَّرَتْ لَهَا أَلْوَانُهُمْ ثُمَّ إِذْ دَادَ الْمَوْتُ فِيهِمْ وَ لَوْجاً... ثُمَّ إِذْ دَادَ الْمَوْتُ الْبَيْطَابَ بِهِ فِقَبِضَ بَصْرُهُ كَمَا قَبِضَ سَمْعُهُ وَ خَرَجَتِ الرُّوحُ مِنْ جَسَدِهِ فَصَارَ حَيْفَةً بَيْنَ أَهْلِهِ.

نیز زمانی که امام (علیه السلام) به رستاخیز و قیامت نظر دارند و به شرح احوال آن روز می‌پردازند و با بهره‌گیری از ادوات ربط "حتی، فاء و ثم"، این توالی زمانی را به فراخور معنای این حروف به مخاطب القا می‌نمایند: حَتَّى إِذَا

بَلَغَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ وَ الْأَمْرُ مَقَادِيرُهُ وَ أُلْحِقَ آخِرَ الْخَلْقِ بِأَوَّلِهِ وَ جَاءَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ مَا يُرِيدُهُ مِنْ تَجْدِيدِ خَلْقِهِ أَمَادَ السَّمَاءِ وَ فَطَرَهَا وَ أَرْجَأَ الْأَرْضَ وَ أَرْجَفَهَا وَ قَلَعَ جِبَالَهَا وَ نَسَفَهَا وَ ذَكَ بَعْضُهَا بَعْضًا مِنْ هَيْبَةِ جَلَالَتِهِ وَ مَخُوفِ سَطْوَتِهِ وَ أُخْرِجَ مِنْ فِيهَا فَجَدَّدَهُمْ بَعْدَ إِخْلَافِهِمْ وَ جَمَعَهُمْ بَعْدَ تَفَرُّقِهِمْ ثُمَّ مَيَّزَهُمْ لِمَا يُرِيدُهُ مِنْ مَسْأَلَتِهِمْ عَنْ خَفَايَا الْأَعْمَالِ وَ خَبَايَا الْأَفْعَالِ وَ جَعَلَهُمْ فَرِيقَيْنِ.

متن نهج البلاغه متنی روایی نیست که در آن ادوات زمانی به عنصر اصلی انسجامی تبدیل شوند. خطبه‌های نهج البلاغه بیش‌تر توصیفی محض است و در چنین خطبه‌هایی کم‌تر با حکایت و نقل زنجیره‌ای زمانی برخورد داریم. (نظری، ۱۳۹۲: ۴۵) با این حال امام علی علیه السلام، آن هنگام که به شرح رویداد یا حادثه‌ای می‌پردازد، با توجه به معنای توالی، تراخی و یا غایی حروف، از آن‌ها هنرمندانه بهره می‌گیرند و تصویری دقیق و شفاف از آن واقعه به دست می‌دهند.

۳-۱-۴. ربط سببی و شرط محور

پیوند سببی مبتنی بر سبب و نتیجه‌ای است که جملات متن ایجاد می‌کند. پیوند سببی، بیش از هر پیوند دیگری متکی بر پیوستگی معنایی است. تصور این‌که داده‌های متن به شکلی افزایشی در پی هم بیایند واجزا و ساختارهای خرد متن هیچ‌گونه پیامد علی و معلولی در درون خود ایجاد نکنند، مشکل به نظر می‌رسد، از این رو انسجامی که توسط ادات پیوند سببی ایجاد می‌گردد، از ارکان انسجام متنی چه در بعد صوری چه در بعد معنایی است. (نظری، همان: ۱۴) هر متنی به فراخور موضوع و محتوایی که دربردارد از میزان و کارکردی متفاوت از پیوند سببی برخوردار است. (آقاگل زاده، ۱۳۸۵: ۲۰۹-۲۱۰) متن نهج البلاغه نیز همانند هر متن دیگر از این پیوند اساسی برخوردار است. از جمله ادات سببی می‌توان به «فاء» و «لام» اشاره نمود که این دو حرف، جملات را از خلال رابطه سبب با نتیجه به هم مرتبط می‌سازند. ساختار شرطی نیز از جمله این پیوند محسوب می‌شود. دو فراز از خطبه امام علیه السلام از آن نمونه به شمار می‌آیند:

- لَوْ عَايَنُوا كُنْهَ مَا خَفِيَ عَلَيْهِمْ مِنْكَ لَحَقَّرُوا أَعْمَالَهُمْ وَ لَزَرَوْا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَعَرَفُوا أَنَّهُمْ لَمْ يُعْبُدُواكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ لَمْ يُطِيعُواكَ حَقَّ طَاعَتِكَ.

- مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ وَ مَنْ سَكَتَ عَلِمَ سِرَّهُ وَ مَنْ عَاشَ فَعَلَيْهِ رِزْقُهُ وَ مَنْ مَاتَ فَإِلَيْهِ مُقَابَلُهُ.

ادوات شرط در این مثال‌ها، جمله شرط را به جواب شرط مرتبط می‌کند و موجب انسجام معنایی متن می‌گردد، به طوری که وقتی گوینده فعل شرط را ذکر می‌نماید، مخاطب انتظار شنیدن جواب شرط را دارد. در مقایسه آماری ادوات ربط این گونه استنباط می‌شود که عامل ربط افزایشی "واو" در میان تمام ادات ربط، از بسامد حضور بسیار بالایی در کل نهج البلاغه و به طور خاص در این خطبه برخوردار است. عوامل ربط زمانی و

سببی در مراتب بعدی قرار دارند و عوامل نقیضی کم‌کاربردترین عامل در پیوند میان جملات و عبارات این خطبه به شمار می‌روند که آمار مندرج در جدول زیر گویای درستی این ادعا است:

ادات	فراوانی	درصد
واو	۱۳۲	۸۲
فاء	۲۰	۱۳
ثم	۵	۳
سایر	۴	۲

۲-۳. نمودهای انسجام واژگانی^۱ متن

۱-۲-۳. انسجام واژگانی از رهگذر تکرار^۲

در این عامل انسجام، عناصری از جمله‌های قبلی متن در جمله‌های بعدی تکرار می‌شوند. (آقاگل زاده، ۱۳۸۵: ۱۰۸) تکرار برخی واژه‌ها، اهمیت آن‌ها را در ساخت معنایی نشان می‌دهد و محوریت آن‌ها را در متن تأیید می‌کند. (فرج، ۲۰۰۷: ۱۰۸) این شگرد ادبی با داشتن ویژگی‌های خاص هم‌چون استمراربخشی، باعث انسجام و وحدت متن می‌شود. تکرار یک واژه معین، موجب پی در پی آمدن سخن و ارتباط واحدهای بزرگ کلام با واحدهای کوچک‌تر می‌گردد. آن‌چه باید به آن اشاره نمود این است که تکرار یک واژه، تکرار همان معنای سابق نیست، بلکه واژه مکرر، دلالتی شامل‌تر و کامل‌تر از کلمه قبلی می‌یابد و این همان چیزی است که تکرار را جایز می‌کند. (حلو، بی‌تا: ۲۳) تکرار به انواعی مختلف تقسیم می‌شود (Halliday & Hasan, 1976: 278) که مهم‌ترین آن‌ها تکرار همان کلمه است. این گونه تکرار شامل دسته‌هایی، از جمله تکرار کلیدواژگان، فرع‌واژگان و اشتقاق‌واژگان متن می‌شود.

۱-۲-۳. تکرار با محوریت کلیدواژگان متن

در تکرار واژه‌های کلیدی برخی واژه‌ها بارها در یک فراز از خطبه یا تمام آن تکرار شده و به این صورت به ارتباط جمله‌ها و تداوم معنایی در متن کمک کرده‌اند. این واژه‌ها معمولاً با موضوع اصلی خطبه مرتبط هستند. در خطبه‌های نهج‌البلاغه، کم‌تر اتفاق افتاده است که واژه‌هایی در سراسر متن پراکنده باشند و واژه‌های محوری خطبه شمرده شوند. این پراکندگی را شاید تنها درباره لفظ جلاله «الله» ببایم که در بیش‌تر خطبه‌ها تکرار شده است. هم‌چنین واژه «سبحانه» که درباره خداوند متعال به کار می‌رود، در کنار واژه «الله» محور بیش‌تر خطبه‌ها است. (پروینی و نظری: ۱۳۹۳: ۷)

1. Lexical cohesion
2. Repetition

در این خطبه ۳ بار لفظ جلاله «اللّه»، ۳ بار واژه «سبحانک» و یک بار کلمه «رب» به کار برده شده است. اگرچه بسامد تکرار این واژه‌ها اندک به نظر می‌رسد، اما باید گفت که پراکندگی آن در این خطبه بسیار زیاد است؛ چرا که کثرت ضمیرهای مربوط به آن، محوریت خداوند در متن خطبه را حفظ نموده است و این به آن علت است که نهج البلاغه متنی دینی و بن مایه‌ی واژگان آن، خداوند و واژگان مرتبط با او است.

این نکته نیز یادکردنی است که برخی واژه‌های تکرار شده در این خطبه به گونه‌ای نیستند که محور خطبه قرار گیرند، اما قرار گرفتن آن‌ها در کنار برخی واژه‌های دیگر در یک بند یا فراز، معنای کلی آن را می‌رساند و انسجام معنایی آن را موجب می‌شود، برای مثال آن‌جا که حضرت علی علیه السلام احوال انسان پیش از مرگش را ذکر می‌نماید، واژه موت پنج مرتبه: (اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ / اِزْدَادَ الْمَوْتُ فِيهِمْ وُلُوجاً / عَلَيَّ مَا أَصْحَرَ لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَمْرِهِ / فَلَمْ يَزَلِ الْمَوْتُ يُبَالِغُ فِي جَسَدِهِ / ثُمَّ اِزْدَادَ الْمَوْتُ التِّيَاطُ بِهٍ)، واژه قبض و جسد هر یک دو مرتبه: (فَقَبِضَ بَصْرُهُ كَمَا قَبِضَ سَمْعُهُ)، (فَلَمْ يَزَلِ الْمَوْتُ يُبَالِغُ فِي جَسَدِهِ / وَخَرَجَتِ الرُّوحُ مِنْ جَسَدِهِ) با بسامدی بیش‌تر از سایر واژگان در متن دخالت داده شده‌اند. مجموع این تکرارها و قرار گرفتن واژه‌هایی هم‌چون «فوت»، «أفنی» و «جیفه» در کنار آن‌ها باعث نمایاندن معنای کلی بند گردیده و انسجام معنایی خطبه را موجب شده است.

۳-۲-۱-۲. تکرار با محوریت فرع واژگان متن

برخی واژه‌ها با تکرار در جمله‌های مختلف، آن‌ها را به لحاظ ساختی با هم یکسان می‌کنند و در واقع به عنوان حلقه اتصال این جمله‌ها عمل می‌نمایند و به این ترتیب باعث تداوم و استمرار متن می‌شوند. این واژه‌ها ممکن است در طیفی از مرتبه یک حرف، مانند حرف نفی «لا»، ادوات شرط یا ادوات استفهام و اشاره و... تا اسم‌ها و فعل‌های مختلف قرار گیرند. (همان، ۱۳) فراز آغازین خطبه ۱۰۹ نهج البلاغه نمودی از این نوع تکرارها است:

كُلُّ شَيْءٍ خَاشِعٌ لَهُ وَ كُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ غَنَى كُلِّ فَقِيرٍ وَ عِزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ وَ قُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ وَ مَفْزَعُ كُلِّ مَلْهُوفٍ مِنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ وَ مَنْ سَكَتَ عِلْمَ سِرِّهِ وَ مَنْ عَاشَ فَعَلَيْهِ رِزْقُهُ وَ مَنْ مَاتَ فَإِلَيْهِ مُنْقَلَبُهُ لَمْ تَرَكَ الْعَيُّونُ فَتُخَيَّرَ عَنْكَ بَلْ كُنْتَ قَبْلَ الْوَاصِفِينَ مِنْ خَلْقِكَ لَمْ تَخْلُقِ الْخَلْقَ لَوْحَسَةَ وَ لَا اسْتَعْمَلْتَهُمْ لِمَنْفَعَةٍ وَ لَا يَسْبِقُكَ مَنْ طَلَبْتَ وَ لَا يُفْلِتُكَ مَنْ أَخَذْتَ وَ لَا يَنْقُصُ سُلْطَانَتَكَ مِنْ عَصَاكَ وَ لَا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ مَنْ أَطَاعَكَ وَ لَا يَرُدُّ أَمْرَكَ مِنْ سَخِطِ قَضَاءِكَ وَ لَا يَسْتَغْنِي عَنْكَ مَنْ تَوَلَّى عَنْ أَمْرِكَ كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ غَلَابِيَّةٌ وَ كُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ.

در نمونه بالا، واژه "کل" و اسم موصول "من"، بارها در جمله‌هایی که به لحاظ معنایی با هم ارتباط مستقیم ندارند، تکرار شده و به اتصال و پیوستگی صوری این جمله‌ها کمک کرده است. این تکرار بیش‌تر با عاملی مهم در نهج البلاغه به نام موازات همراه است. (پروینی و نظری، ۱۳۹۳: ۵۰) علاوه بر آن، با بهره‌گیری از شیوه هم‌آغازی در عبارات و ایجاد جوی موسیقایی در آن، انسجامی آوایی پدید آورده است. به دیگر سخن، این نوع تکرار، گونه‌هایی از انسجام واژگانی، صوری و آوایی را با هم تلفیق نموده است.

۳-۲-۱. تکرار با محوریت اشتقاق واژگان متن

با توجه به اشتقاقی بودن زبان عربی و وجود باب‌های مزید و قالب‌هایی متعدد، مانند اسم فاعل، اسم مفعول، اسم مکان و اسم آلت، این‌گونه عامل انسجامی در متن‌های عربی، بسامدی بالا دارد. این‌گونه تکرار در سطح جمله و فراجمله دیده می‌شود و به طور طبیعی در سطح متن، نقش انسجامی بیش‌تری دارد. (همان)، از آن جمله می‌توان به مثال‌های زیر اشاره کرد:

- سُبْحَانَكَ خَالِقًا وَمَعْبُودًا بِحُسْنِ بِلَايِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ خَلَقْتَ دَارًا.

- ثُمَّ أَرْسَلْتَ دَاعِيًا يَدْعُو إِلَيْهَا فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوهَا وَلَا فِيمَا رَغَبْتُمْ رَغْبُوهَا وَلَا إِلَيَّ مَا شِئْتُمْ إِلَيْهِ إِشْتَأَوْهُ.

- لَا يَنْزِلُ جُرْمٌ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ وَلَا يَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ.

همان‌گونه که در این نمونه‌ها ملاحظه می‌گردد، تکرار جزئی در قالب کلماتی پدیدار گشته که به همراه مشتقات خود ذکر شده و با تکرار زیرساخت واژه در ساختارهای متفاوت، سبب ایجاد انسجام صوری بخشی از متن خطبه شده و نیز به دلیل هم‌معنایی واژه‌ها، اتصال معنایی را موجب گشته‌اند و در نهایت، تصویری کلی از معنای نهفته در آن فراز را فراروی مخاطب قرار می‌دهند.

۳-۲-۲. انسجام واژگانی از رهگذر باهم‌آیی^۱

هم‌آیی در واقع به «ارتباط عنصری با عنصر دیگر از رهگذر نمود مشترک و مکرری که در بافت‌های مشابه دارند، اطلاق می‌شود.» (محمد، ۲۰۰۷: ۱۰۹) به دیگر سخن به ارتباط همیشگی و مداومی که یک کلمه در یک زبان با کلماتی معین دارد، گفته می‌شود، به گونه‌ای که با ذکر یک کلمه، کلمه خاص دیگر نیز انتظار ذکر شدن دارد. (فرج، ۲۰۰۷: ۱۱۱) هم‌آیی را به انواع زیر تقسیم کرده‌اند: ترادف، شمول معنایی، تقابل و تضاد (آل بویه و نظری، ۱۳۹۱: ۲۸) که در زیر بررسی می‌گردند.

۳-۲-۲-۱. باهم‌آیی با محوریت ترادف معنایی^۲

صورت‌های هم معنا، دو یا چند صورت هستند که دارای رابطه بسیار نزدیک می‌باشند به گونه‌ای که در جملات می‌توان آن‌ها را جانشین یکدیگر کرد بی‌آن‌که در معنای زنجیره گفتار تغییری به وجود آید. البته باید به این نکته توجه داشت که هیچ دو واژه‌ای به طور مطلق هم معنا نیستند. در باهم‌آیی‌هایی که به سبب ترادف به وجود می‌آیند، معمولاً برای جلوگیری از تکرار کلمه و روشن‌تر ساختن اهمیت آن با استفاده از حرف ربط «و» دو کلمه مترادف، همنشین یکدیگر می‌شوند. (ابراهیمی، پهلوان‌نژاد، ۱۳۹۲: ۶) حال ترادف را می‌توان در سه سطح لغت، ترکیب و جمله بررسی نمود. ترادف در سطح لغت در نمونه‌های زیر از خطبه ۱۰۹ یافت می‌شود:

1. Collocatin
2. Succession

- كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةٌ وَ كُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ.
- أَنْتَ الْأَبْدُ فَلَا أَمَدَ لَكَ وَ أَنْتَ الْمُتْتَهَى فَلَا مَجِيصَ عَنكَ.
- إِنَّهُمْ عَلَى مَكَانِهِمْ مِنْكَ وَ مَنَزِلَتِهِمْ عِنْدَكَ.
- أَرْجَ الْأَرْضِ وَ أَرْجَفَهَا وَ قَلَعَ جِبَالَهَا وَ نَسَفَهَا.
- نَاصِرُنَا وَ مُجِبْنَا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ وَ عَدُوْنَا وَ مُبْغِضُنَا يَنْتَظِرُ السَّلْطُونَ.

هم‌معنایی در سطح واژه‌ها افزون بر این‌که از تکرار مستقیم یک واژه جلوگیری می‌کند، به سبب داشتن نقش اعرابی یکسان، به انسجام و وابستگی معنایی دو جمله یا عبارت می‌انجامد. (پروینی و نظری، ۱۳۹۳: ۱۷) در سطح ترکیب نیز در نمونه‌های زیر نمود پیدا می‌کند:

- ثُمَّ مَيَّزَهُمْ لِمَا يُرِيدُهُ مِنْ مَسْأَلَتِهِمْ عَنِ خَفَايَا الْأَعْمَالِ وَ خَبَايَا الْأَفْعَالِ
- وَ ذَكَ بَعْضُهَا بَعْضًا مِنْ هَيْبَةِ جَلَالَتِهِ وَ مَخُوفِ سَطْوَتِهِ

به کارگیری این واژگان مترادف علاوه بر پدید آوردن ارتباط معنایی، به دلیل هم‌وزنی کلمات با یکدیگر، نوعی موسیقی و ریتم ایجاد کرده و انسجام آوایی آن را موجب گشته است. این مزیت در سطح جمله نیز پدیدار می‌شود و از آن‌جا که از بسامد حضور بالاتری برخوردار است، نقشی برجسته‌تر ایفا می‌کند و جوی موسیقایی به وجود می‌آورد:

- لَا فِيمَا رَغَبْتَ رَغْبُوا وَ لَا إِلَىٰ مَا شَقَوْتَ إِلَيْهِ إِشْتَأَفُوا.
- إِنَّهُ لَبَيِّنٌ أَهْلُهُ يَنْظُرُ بَصَرَهُ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنِهِ عَلَىٰ صِحَّةٍ مِنْ عَقْلِهِ وَ بَقَاءٍ مِنْ لُبِّهِ.
- يَنْعَمُونَ فِيهَا وَ يَتَمَتَّعُونَ بِهَا.
- قَدْ حَقَّرَ الدُّنْيَا وَ صَغَّرَهَا وَ أَهْوَنَ بِهَا وَ هَوَّنَهَا.

به کار بردن کلمات مترادف در متن خطبه، علاوه بر آن‌که سبب اتصال معنایی پاره‌های متن می‌گردد و پیوستگی آن را موجب می‌شود، کلام را از تکراری خسته‌کننده می‌رهاند و سبب می‌شود مخاطب به توانایی حضرت در نگارش و نیز وسعت دایره لغات وی پی ببرد. از سوی دیگر از آن‌جا که هیچ‌کدام مترادفی دقیقاً به یک معنا نیستند، به کارگیری این واژگان مترادف، معنا و مفهوم را گسترش می‌دهد و سبب غنای متن می‌گردد.

۳-۲-۲. باهم‌آیی با محوریت شمول معنایی^۱

شمول معنایی نوعی از روابط مفهومی است که در آن، مفهومی بتواند یک یا چند مفهوم دیگر را شامل شود. واژه‌ای که مفهوم آن، مفهوم واژه‌های دیگر را در برمی‌گیرد «واژه شامل» و واژه‌هایی که در طبقه آن قرار می‌گیرند، «زیر شمول» به حساب می‌آیند. (صفوی، ۱۳۷۹: ۱۰۰) این رابطه معنایی در این خطبه تنها در یک

عبارت نمود پیدا کرده است: «بِحُسْنِ بَلَاغِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ خَلَقْتَ ذَاراً وَ جَعَلْتَ فِيهَا مَأْدِبَةً مُشْرَباً وَ مَطْعَمًا» که واژه‌های «مشرب» و «مطعم» باهم آیی واژگانی را پدید آورده و انسجام معنایی و صورتی را موجب شده‌اند. در این مثال «مأدب» واژه شامل و «مشرب» و «مطعم» زیر شمول آن شده‌اند و نسبت به هم، هم شمول هستند.

۳-۲-۳. باهم آیی با محوریت تضاد و تقابل معنایی^۱

تقابل و تضاد زمانی است که کلمات با شیوه‌های مختلف در تقابل و یا تضاد با یکدیگر باشند. برخی از انواع تضاد، شدید هستند، مانند مرده و زنده... و یا تضاد متدرج مانند سردی و گرمی و یا تضاد عکس، هم‌چون خرید و فروش و نوعی تضاد جهتی مانند بالا و پایین و هم‌چنین تضاد عمودی همانند چپ و راست. (عمر، ۱۹۸۲: ۱۰۲-۱۰۴) نمونه‌های تقابل و تضاد را می‌توان با بسامد بالایی در این خطبه یافت. «عامل تقابل، علاوه بر ایجاد اتصال معنایی بین جملات در مواقعی متعدد با تکرار مستقیم و یا جزئی واژگان همراه می‌شود و ارتباط بیناجمله‌ای را افزایش می‌دهد.» (آل بویه و نظری، ۱۳۹۱: ۳۸) از آن جمله می‌توان به این فراز از خطبه اشاره کرد:

عِنِّي كُلِّ فَقِيرٍ وَ عَزَّ كُلُّ ذَلِيلٍ وَ قُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ وَ مَفْرَعُ كُلِّ مَلْهُوفٍ مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ وَ مَنْ سَكَتَ عِلِمَ سِرِّهِ وَ مَنْ عَاشَ فَعَلِيهِ رِزْقُهُ وَ مَنْ مَاتَ فَآلِيهِ مُنْقَلَبُهُ. لَمْ تَرَكَ الْغَيُونَ فَتُخَيَّرَ عَنْكَ بَلْ كُنْتَ قَبْلَ الْوَاصِفِينَ مِنْ خَلْقِكَ لَمْ تَخْلُقِ الْخَلْقَ لَوْحْشَةٍ وَ لَا اسْتَعْمَلْتَهُمْ لِمَنْفَعَةٍ وَ لَا يَسْقِيكَ مَنْ طَلَبَتْ وَ لَا يُفْلِتُكَ مَنْ أَخَذَتْ وَ لَا يَنْقُصُ سُلْطَانَكَ مَنْ عَصَاكَ وَ لَا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ مَنْ أَطَاعَكَ وَ لَا يَزِيدُ أَمْرَكَ مَنْ سَخِطَ قَضَاءَكَ وَ لَا يَسْتَعْنِي عَنْكَ مَنْ تَوَلَّى عَنْ أَمْرِكَ كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةً وَ كُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ.

در این عبارت از خطبه، علاوه بر توالی واژه‌های متضاد که سلسله‌وار در پی هم می‌آیند و انسجام معنایی را سبب می‌شوند، با تکرار مستقیم واژه‌های «من» و «کل» و حرف نفی «لا» همراه گشته و پیوند و انسجام میان جملات را افزایش داده است.

در نمونه‌ای زیر نیز این امر را شاهد هستیم که علاوه بر واژه‌های متقابلی که پیاپی آمده‌اند، تکرار مستقیم "ما"، به انسجام بیشتر متن کمک کرده است:

سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَ مَا أَصْغَرَ كُلَّ عَظِيمَةٍ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ وَ مَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ وَ مَا أَحْقَرَ ذَلِكَ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ وَ مَا أَسْبَغَ نِعْمَكَ فِي الدُّنْيَا وَ مَا أَصْغَرَهَا فِي نِعْمِ الآخِرَةِ.

همان گونه که در نمونه‌های ذکر شده، ملاحظه می‌گردد علاوه بر توالی واژگان متضاد با ساخت نحوی یکسان که موجب تداوم و استمرار متن می‌گردد، همراهی با دیگر عوامل و عناصر اتصال معنایی هم‌چون تکرار سبب انسجام بیشتر متن گشته است. هم‌چنین موازات و هم‌آوایی برخی از این واژگان متضاد، سبب ایجاد کلامی آهنگین گشته و انسجام آوایی را در پی داشته است.

1. Contrast or opposition

نتیجه‌گیری

از بررسی خطبه ۱۰۹ نهج البلاغه با تکیه و استناد بر عوامل و عناصر انسجام دستوری غیر ساختاری و واژگانی می‌توان به این نتایج دست یافت:

۱. صاحب سخن در بهره‌گیری از ارجاع به جای تکرار لفظ، از ضمیر مرتبط با آن بهره گرفته است که این عمل سبب شده تا به واژه موجود در قبل رجوع گردد که نشانگر پیوستگی و انسجام متن مورد نظر است. نیز باید خاطر نشان نمود که ضمایر غایب از بسامد تکرار بالاتری به نسبت دیگر ضمایر برخوردار هستند و اکثر این ضمایر، به یک مرجع واحد که همان خداوند است، برمی‌گردد و موجب وحدت و یکپارچگی متن می‌شود؛

۲. جایگزینی نیز یکی از عناصر انسجام‌بخش متن است که در عنصر اسمی، فعلی و حرفی متن نمود پیدا کرده است، به طوری که بدون تکرار لفظ و با به‌کارگیری واژگان هم معنا، وسعت دایره واژگان خطیب به مخاطب القا می‌گردد و در نهایت غنای متن و استمرار و تداوم آن را در پی دارد. در این خطبه، این عامل از کم بسامدترین عوامل انسجامی به شمار می‌رود؛

۳. بررسی متن بر اساس دیدگاه انسجام‌الفاقر این است که حذف یکی از عوامل بسیار مهم در انسجام بخشی به خطبه مذکور بوده است به گونه‌ای که دیگر عناصر هم‌چون زیر مجموعه‌ای از آن محسوب می‌شوند. در این خطبه، حذف با عملکرد خود که همان عدم تکرار لفظ، جمله یا ترکیب است، ارتباطی منسجم میان عناصر کلام ایجاد نمود. گفتنی است که سهم حذف اسم با تراکم ۴۶٪ از سایر عوامل بسیار بیش‌تر است؛

۴. به تحقیق مهم‌ترین عنصر انسجامی متن مورد مطالعه از رهگذر ربط حاصل گشته است؛ در این میان ربط افزایشی با بیش از ۸۲٪ تراکم در خطبه، از بقیه ادوات پیشی گرفته است و ربط نقیضی از همه کم-کاربردتر است و دلیل آن چیزی نیست مگر آن که حضرت علی علیه السلام در سخن خویش، بسیار کم به نقض نظر پیشین خود برآمده و کلام وی مبتنی بر اندیشه صحیح و حقیقت محض است؛

۵. بررسی متن از زاویه انسجام واژگانی نیز القاگر این است که در این خطبه، واژه‌ای وجود ندارد که با آمار بالای تکرار، بتوان آن را پر بسامدترین واژه قلمداد نمود، بلکه واژه‌ها، چه کلیدواژگان و چه فرع‌واژگان و چه اشتقاق‌واژگان، تکراری محدود دارند؛ اما با همین آمار محدود نیز موجب استمرار معانی و وحدت‌بخشی به متن گشته‌اند؛

۶. بررسی نشان می‌دهد عامل دیگر انسجام واژگانی متن، «باهم‌آبی» است که به ترادف معنایی، تضاد معنایی و شمول معنایی قابل تقسیم بوده است؛ ترادف معنایی در سطح جمله نقش موثرتری در خصوص انسجام داشته؛ این در حالی است که بسامد دخالت‌دهی ترادف معنایی در سطح ترکیب، از بقیه کم‌تر می‌باشد. شمول معنایی نیز با حضور کم رنگ خود، نقشی اندک در انسجام متن بازی کرده است.

منابع و مآخذ

۱. آذرنژاد، شکوه (۱۳۸۵)، «مطالعه مفهوم انسجام واژگانی در قرآن کریم»، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام نور.
۲. آقاگل زاده، فردوس (۱۳۸۵)، تحلیل گفتمان انتقادی، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. آل بویه لنگرودی، عبدالعلی و علیرضا نظری (۱۳۹۱)، «هم‌آیی واژگانی و نقش آن در انسجام خطبه‌های نهج البلاغه»، فصلنامه مطالعات ادبی متون اسلامی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، دوره ۱، شماره ۳، صص ۲۵-۴۶.
۴. ابراهیمی، شیما و محمدرضا پهلوان‌نژاد (۱۳۹۲)، «بررسی زبان‌شناختی باهم‌آیی‌ها واژگانی در خمسه نظامی»، نشریه نثر پژوهی ادب فارسی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال ۱۶، شماره ۳۴، صص ۳۳-۵۱.
۵. ابن ابی طالب، علی (۱۳۷۴)، نهج البلاغه، گردآوری شریف الرضی، محمد بن الحسین، تصحیح و تحقیق صبحی صالح، قم: منشورات البحوث الإسلامية.
۶. امیری خراسانی، احمد و ملیحه علی نژاد (۱۳۹۴)، «بررسی عناصر انسجام متن در نفثة المصدر بر اساس نظر هالیدی و حسن»، متن پژوهی ادبی، سال ۱۹، شماره ۶۳، صص ۸-۳۲.
۷. بهجو، زهره (۱۳۷۷)، «طرح کد بندی ابزارهای انسجام در زبان فارسی»، مجله فرهنگ، شماره‌های ۲۱ و ۲۶، صص ۱۸۹-۲۱۲.
۸. پروینی، خلیل، علیرضا نظری (۱۳۹۳)، «بررسی نقش عامل تکرار در انسجام بخشی به خطبه‌های نهج البلاغه بر اساس الگوی انسجام هالیدی و حسن»، فصلنامه زبان پژوهی، سال ۶، شمار ۱۰، صص ۳۷-۶۱.
۹. جاهمی، آمنه (۲۰۱۱)، «آیات الانسجام النصی فی خطب مختارة من مستدرک نهج البلاغة للهادی کاشف الغطاء»، عنابة: جامعة باجی مختار.
۱۰. حلوة، نوال بنت ابراهیم (بی‌تا)، «أثر التکرار فی التماسک النصی - مقارنة معجمية تطبيقية فی ضوء مقالات د. خالد المنیف»، ریاض: جامعة الأميرة نورة بنت عبدالرحمن، كلية الآداب.
۱۱. حماسة عبداللطیف، محمد (۲۰۰۷)، بناء الجملة العربية قاهرة: دار غریب للنشر و الطباعة والتوزیع.
۱۲. خطابی، محمد (۱۹۹۱)، لسانیات النص، ط ۲، دارالبيضاء: مركز الثقافی العربی.
۱۳. شعبانلو، علیرضا، مهدی ملک ثابت و یدالله جلالی پنداری (۱۳۸۷)، «فرایند انسجام دستوری در شعری بلند از عمیق بخارایی»، گوهر دریا، شماره ۵، صص ۱۶۵-۱۸۸.
۱۴. شفایی، احمد (۱۳۶۳)، مبانی علمی دستور زبان فارسی، تهران: اساطیر.
۱۵. صفوی، کوروش (۱۳۷۹)، درآمدی بر معنی‌شناسی، تهران: انتشارات سوره مهر.

۱۶. عمر، احمد مختار (۱۹۸۲)، علم الدلالة، ط ۱، کویت: مكتبة دار العروبة للنشر والتوزيع.
۱۷. فرج، حسام احمد (۲۰۰۷)، نظرية علم النص، ط ۱، قاهرة: مكتبة الآداب.
۱۸. محمد، عزه شبل (۲۰۰۷)، علم لغة النص، ط ۱، قاهرة: مكتبة الآداب.
۱۹. مهاجر، مهران و محمد نبوی (۱۳۷۶)، به سوی زبان شناسی شعر: رهیافتی نقش گرا، تهران: نشر مرکز.
۲۰. نظری، علیرضا (۱۳۹۲)، «کارکرد ادات ربطی در انسجام بخشی به خطبه‌های نهج البلاغه»، فصلنامه پژوهشنامه نهج البلاغه، دانشگاه بوعلی سینا همدان، سال ۱، شماره ۳، صص ۳۴-۵۴.
۲۱. نورسیده، علی اکبر و مسعود سلمانی حقیقی (۱۳۹۸)، «بررسی انسجام دستوری غیر ساختاری در متن خطبه ۱۷۵ نهج البلاغه و ترجمه‌های آن»، فصلنامه مطالعات ادبی متون اسلامی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، سال چهارم، شماره ۲، صص ۸۱-۱۰۲.
22. Gutwinski, Waldemar. (1976): *Cohesion inliterary Text*, Paris: Mouton.
23. Halliday, M.A.K & Roqiye Hassan. (1985): *Language Context: aspects of language in a social semiotic perspective*, Oxford University Press.
24. _____ . (1989): *Language, Context: aspects of language in a social semiotic perspective*, Oxford: Oup.
25. _____ . (1976): *Cohesion in English*, London: Longman.